

پرسش شماره ۲۰

نشریه سیاسی کانون مباحث کمونیسم کارگری

سه شنبه سیزدهم آبان ماه ۹۹ - سوم نوامبر ۲۰۲۰



مناسبات دولتهای غربی با جنبش اسلام سیاسی!

محمد آسنگران

بعد از ترورهای فرانسه و کانادا و اتریش مباحثی حول تروریسم اسلامی، جنبش اسلام سیاسی و عکس العمل جریانات و دولتهای اسلامی مطرح شده است. برای پاسخ به و بررسی این مباحث ابتدا لازم است پیشینه این جنبش را مقدماتا و مختصرا بررسی کنیم.

صفحه ۵

کودکانی که آرزوهایشان نقش بر آبهای کانال مانس شد!

انسانیت مرزی نمی شناسد!

پدرام نواندیش

رسول و شیوا همراه با سه فرزند خردشال شان در آبهای کانال مانس میان فرانسه و بریتانیا، همراه دو پناهجوی دیگر بر اثر واژگونی قایق

صفحه ۷

سرنگونی، انقلاب و سوسیالیسم

نامه به حمید تقوائی و فاتح شیخ

شماره: ۷۰۰۶

تاریخ: ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۹

فاتح جان، حمید جان

مصاحبه را گرفتم. بنظر من این مطلب حاوی تبیینی از مسأله اوضاع

صفحه ۹

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

برای نابودی تروریسم اسلامی

چه باید کرد؟

علی جوادی

عملیات تروریستی و آدمکشی در فرانسه بار دیگر این سؤال را در اذهان جامعه برجسته کرده است که چگونه میتوان از شر تروریسم اسلامی خلاص شد؟ راه حل ها کدامند؟ راه حل کمونیسم کارگری چیست؟ اما پیش از پرداختن به این سؤالات، ذکر نکاتی در مورد قربانیان این فجایع لازم است.

هولناک است: اما آنچه در فرانسه صورت گرفته است، گوشه ای از سلسله جنایت اسلامیستها است، و متأسفانه شاید آخرین بار هم نخواهد بود. تا زمانیکه جنبش اسلام سیاسی کماکان یک هیولای زنده است و نفس میکشد، باز هم خواهد کشت، باز هم جنایت خواهد آفرید. واقعیت تلخ این است که هرگوشه ای میتواند صحنه عملیات کور این جریانات اسلامی باشد. قربانیان این عملیات تروریستی عادی ترین مردم هستند. عابر و توریست بیخبر، دنده یک ماراتان. کودک و جوان و پیر را، در خیابان، در اتوبوس، در مترو، در رستوران، در دیسکو ویا در ساحل دریا، با بمب و گلوله به خاک و خون میکشند. عامل و باعث و بانی این عملیات جنایتکارانه جنبش اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است که زندگی و مدنیت مردم را به گروگان گرفته است. کارنامه تروریسم اسلامی و جنبش ارتجاعی اسلام سیاسی در نسل کشی و قتل عام و سربریدن و اعدام و سنگسار و جنایت شرعی، عیان و غیر قابل انکار جلوی چشم مردم جهان قرار دارد. باید به این وضعیت خاتمه داد. تروریسم، چه اسلامی و چه دولتی آن، یک تهدید و خطر جدی علیه مدنیت و زندگی و آزادیخواهی است. برای یک آینده انسانی باید بساط تروریسم را برچید. جهان را میتوان و باید از دست بمب گذارها و تروریستها و ژنرالهای دست به ماشه خارج کرد.



برای نابودی تروریسم اسلامی چه باید کرد؟

علی جوادی

اسلامی بریده از جامعه نیست که با نابودیشان بتوان بساط تروریسم اسلامی را برچید. تروریسم اسلامی یک سیاست پایه ای جنبش اسلام سیاسی است. اسلام سیاسی آن جنبش ارتجاعی و بستری است که جریانات تروریست اسلامی بر متن آن فعالیت میکنند. اسلام سیاسی جنبشی ارتجاعی با پرچم اسلام است که بمنظور تجدید سازمان دهی قدرت سیاسی در سطح جوامع خاورمیانه پا به میدان سیاست گذاشته است. این جنبش ارتجاعی برای تجدید سازماندهی حاکمیت سیاسی جوامع خاورمیانه و مقابله با چپ و طبقه کارگر به میدان آمده است. یک پایه گسترش این جریانات غرب است. غرب در دوران جنگ سرد این جریانات را از حاشیه جوامع خاورمیانه برای مقابله با آزادیخواهی و برابری طلبی و سوسیالیسم و فشار به بلوک رقیب به جلوی صحنه سیاست کشاند و از این رو این جریانات توانستند در دوران پس از جنگ سرد جایگاه برجسته ای در سیاست جهانی پیدا کنند. در ایران اسلام سیاسی به کمک غرب به قدرت رسید و خود را در شکل یک حکومت سازمان داد و به همین اعتبار جنبش اسلام سیاسی را به یک نیروی آدمکش با امکانات وسیع دولتی در سطح منطقه تبدیل کرد. این جنبش اکنون خود یک پای جنگ قدرت در کشورهای اسلامزده در خاورمیانه در رقابت با دول متحد آمریکا است.

برای ریشه کن کردن تروریسم اسلامی باید به سراغ جنبش اسلام سیاسی، دولت‌های اسلامی، جنبشها و سازمانهای اسلامی و همچنین دولت‌های حامی این جریانات در سطح بین المللی رفت. یک رکن اساسی در هم شکستن جنبش اسلام سیاسی، سرنگونی رژیم اسلامی در ایران است. سرنگونی رژیم اسلامی در ایران، جنبش اسلام سیاسی و جریانات اسلامی را بدون افق و چشم انداز خواهد کرد و نیروی عظیمی را برای برچیدن اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی در کل خاورمیانه به حرکت در خواهد آورد.

از طرف دیگر باید جلوی حمایت مادی و معنوی دولت‌های غربی از جریانات اسلامی رنگارنگ را گرفت. باید یک تلاش عظیم سیاسی را سازمان داد و به پیش برد. باید مذهب، اسلام، قوم پرستی، راسیسم و نسبییت فرهنگی و هر نظریه و تفکری که فرهنگ و آمل و ارزشهای یکسان و جهانشمول انسانی را به رسمیت نمی شناسد نقد و افشا کرد. بالاخره اینکه باید به مشقات، محرومیتها، ستم، استثمار و اختناق که انسانها را به استیصال سوق میدهد و برخی را قربانی جریانات تروریستی میکند، پایان داد. باید ریشه ها و منابعی که این تروریسم از آن تغذیه میکنند، را خشکاند. تلاش ما برای نابودی تروریسم اسلامی، بخشی از مبارزه عمومی ما برای ایجاد جوامعی باز، آزاد، برابر، مرفه، سکولار و سوسیالیستی است که در آن جان و حرمت و آزادی، برابری و آسایش و امنیت انسان اساس ارزشهای جامعه است.

اما برای نابودی تروریسم اسلامی چه باید کرد؟ برای شروع باید از راه حل های تاکتونی شکست خورده آغاز کرد. واقعیت این است که "راه حل های" دول غربی بارها شکست خود را اثبات کرده است. لشکر کشی و عملیات نظامی و پلیسی کردن فضای جامعه و محدود کردن حقوق مدنی آحاد جامعه نه تنها پاسخ نیست، نه تنها عاملی در محدود کردن دامنه تروریسم اسلامی نبوده و نیست، بلکه خود زمینه ساز و حلقه ای در گسترش عملیات تروریستی است. خود یک نمونه زنده عملیات تروریسم دولتی است.

آنچه که هیات حاکمه آمریکا در فردای فاجعه ۱۱ سپتامبر به آن "جنگ جهانی علیه تروریسم" نام نهاد، در واقع جنگی علیه تروریسم اسلامی و ریشه های آن نبود، برعکس خود یک اقدام تروریستی دیگر بود. اقدامی تروریستی و به همان اندازه دهشتناک بود که ثمره ای جز خانه خرابی و ناامنی و محرومیت عظیم توده های مردم را بدنبال نداشت. بمباران افغانستان و عراق جنگی علیه تروریسم اسلامی نبود. گوشه ای از سیاست ارتجاعی میلیتاریسم آمریکا و ناتو بود. این جنگ و لشکر کشی ها نه تنها زره ای امنیت برای ساکنین اروپا و جوامع غربی بدنبال نداشتند بلکه بر عکس خود باعث گسترش عملیات تروریستی در سطح جهان شده است. هدف هیات حاکمه آمریکا از این جنگ ها نه نابودی تروریسم اسلامی و اسلام سیاسی بلکه تحکیم موقعیت و سلطه سیاسی و نظامی خود بر جهان به عنوان ابرقدرت است.

واقعیت این است که در سیاست هیات حاکمه آمریکا نه تنها دولت‌های اسلامی جایگاه ویژه ای دارند، بلکه متکی شدن و یا شکل دادن به دولت‌های اسلامی و قومی یک رکن سیاست کنونی آن در خاورمیانه و شمال آفریقا است. در این سیاست نه تنها دولت‌های اسلامی میتوانند سر کار باشند، بلکه حتی تروریسم اسلامی تا زمانیکه متوجه غرب و متحدین غرب نباشد، مجاز است. از این رو مقابله همه جانبه با سیاستهای تجاوزگرانه و قلدری نظامی و سیاسی آمریکا و ناتو یک رکن تعیین کننده مبارزه با تروریسم اسلامی است. در عین حال باید در مقابل هر گونه تلاش دول غربی در محدود کردن آزادیهای سیاسی و مدنی مردم و گسترش حاکمیت پلیسی به بهانه مقابله با تروریسم اسلامی، ایستاد و اجازه نداد این جریانات نیز در پس کشمکش خود با جریانات اسلامی باز از حقوق و شرایط زندگی مردم قربانی بگیرند.

تروریسم: سیاست پایه ای اسلام سیاسی
تروریسم اسلامی صرفا کار چند گروه مرتجع و آدمکش

مرگ بر جمهوری اسلامی!

حلقه های محوری، علاوه بر سرنگونی رژیم اسلامی در ایران، برای نابودی تروریسم اسلامی کدام است؟

حل مساله فلسطین

کشور مستقل فلسطینی باید تشکیل شود. مردم فلسطین باید کشور مستقل و دولت متساوی الحقوق خود را داشته باشند. اسلام سیاسی از ظلم و ستمی که تاریخا بر مردم فلسطین رفته است، تغذیه میکند. این جنبش ارتجاعی علیرغم اینکه کوچکترین ربطی به ستم وارده بر مردم فلسطین ندارد اما از نارضایتی و بی حقوقی مردم در فلسطین و خاورمیانه بهره برداری کرده و برای خود سرمایه سیاسی میسازد. باید دولت اسرائیل و حامیان غربی آن را تحت فشار قرار داد تا صلح و ایجاد دولت مستقل فلسطینی را با تمام حقوق شناخته شده بین المللی برسمیت بشناسد. باید دول غربی را تحت فشار قرار داد تا به حمایت بی قید و شرط خود از سیاستهای ارتجاعی و تجاوزگرانه دولت اسرائیل خاتمه دهند. تشکیل کشور فلسطینی و برقراری صلح در خاورمیانه رکن اساسی و یک پایه ریشه کن کردن تروریسم اسلامی در سطح جهان است.

پایان دادن به حمایت غرب از دولتها و جریانات اسلامی بدون حمایت دول غربی، رژیم اسلامی در ایران به سر کار نمی آمد و بدون حمایت این دولتها جریانات اسلامی شانسان چندان برای قرار گرفتن در قدرت دولتی را ندارند. عراق و لیبی و افغانستان نمونه های بارز این حکم اند. بدون حمایت دول غربی نظامهای برده داری و شیوخ مختلف در عربستان سعودی و امیر نشینان حاشیه خلیج قادر به بقا نخواهند بود. بدون حمایت غرب دولتهای کشورهای اسلامزده قادر نمیشدند قوانین اسلامی را به یک رکن سیاه زندگی مردم تبدیل کنند. بدون حمایت غرب جریانات اسلامی و طالبان در افغانستان قدرت نمیگرفتند. بدون حمایت غرب جریانات اسلامی در عراق به نیرویی اصلی در قدرت سیاسی تبدیل نمیشدند. واقعیت این است که در غیاب حمایت سیاسی، نظامی و دیپلماتیک غرب از دولتهای اسلامی مردم این منطقه بسرعت این دولتها را بزیر خواهند کشید. برای پایان دادن به اسلام سیاسی باید جلوی بند و بست و حمایت دول غربی از دولتها و جریانات و احزاب اسلامی را در هر شکل آن، چه ضد غربی و چه پرو غربی، گرفت.

متفکران و استراتژیستهای دول غربی برای توجیه دفاع خود از جریانات اسلامی مقوله فاندمانتالیسم اسلامی را پیش کشیده اند تا بتوانند شاخه های ضد غربی اسلام سیاسی را از شاخه های پرو غربی و اهل بند و بست و سازش آن جدا کنند تا بتوانند با یک بخش بر علیه بخش دیگر متحد شوند. این سیاست قدرتهای غربی را باید افشاء کرد. باید تاثیرات مخرب آن در گسترش دامنه تروریسم اسلامی و اسلام سیاسی را به مردم خاطر نشان کرد. پیش کشیدن بنیادگرایی اسلامی و یا اسلام سیاسی "خوب و بد" علی العموم راهی برای بقاء جنبش ارتجاعی اسلام سیاسی است. اسلام سیاسی بدون حمایت غرب بسرعت از مردم آزادیخواه و سکولاریسم و

سوسیالیسم شکست خواهد خورد.

دفاع پیگیر از سکولاریسم

جنبش اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی اکنون پر و بال خود را به محیط های اجتماعی اسلامی در کشورهای غربی نیز گسترانده است. این جنبش از یک طرف زندگی و حقوق مدنی این مردم را به گروگان گرفته و از طرف دیگر قوانین سیاه اسلامی را بخصوص به زنان و دختران تحمیل میکند و این محیط ها را عملا به پایگاههایی برای سربازگیری در عملیات انتحاری و آدمکشی تبدیل کرده است. دولتهای غربی اما با تر تمام ارتجاعی نسبت فرهنگی و بعضا با دست شستن و یا حاشیه ای کردن مبانی سکولاریسم در ساختار دولت و آموزش و پرورش، عملا دست جریانات مرجع اسلامی را در ارباب و تعرض به زنان و حاکم شدن بر سرنوشت و زندگی مردم باز گذاشته اند. این جریانات حتی از کمکهای مادی و معنوی دولتهای غربی نیز برخوردار هستند. برای ریشه کن کردن تروریسم اسلامی باید بدون قید و شرط از جهانشمولی حقوق مدنی و شهروندی انسانها در همه کشورها و در تمام محیط های اجتماعی اسلامی دفاع کرد. هر گونه زیر پا گذاشتن حقوق جهانشمول شهروندان و سازش و همکاری با جریانات اسلامی در حاکم کردن دین بر زندگی مردم در این جوامع باید محکوم شود.

در عین حال بدون دفاع پیگیر از سکولاریسم در خود جوامع غربی نمیتوان از سکولاریسم و حاکم شدن قوانین جهانشمول حقوق بشر و حقوق مدنی در محیط های اسلامی بطور پیگیر دفاع کرد. یک پایه ریشه کن کردن اسلام سیاسی در جوامع غربی دفاع پیگیر از سکولاریسم در این جوامع و مقابله با قوانین و روندهایی است که منجر به نفوذ مذهب و دستگاه مافیایی مذهب در حاکمیت سیاسی این جوامع میشود.

برچیدن مدارس اسلامی

مدارس اسلامی مراکزی برای گسترش دامنه آموزش و سیاستهای ضد انسانی اسلام سیاسی است. کودکان در مدارس اسلامی طعمه تحمیق و شستشوی مغزی و تخریب و عقب ماندگی اسلامی میشوند. در این مدارس نفرت، نا برابری انسانها، ضدیت با زن و آزادی و تمدن به کودکان خورانده میشود. این مدارس مجرای برای عضو گیری گروهها و فرقه های اسلامی و تروریستی هستند. دست مذهب را باید از آموزش و پرورش کوتاه کرد. کلیه مدارس مذهبی را باید برچید. کودکان باید دور از تعرض و دست اندازی مذهب آموزش ببینند. باید قاطعانه از حقوق کودکان در برخورداری از آموزش و پرورش جدا از مذهب دفاع کرد. یک رکن نابودی و ریشه کن کردن اسلام سیاسی جلوگیری از دست اندازی جریانات اسلامی به کودکان و مصون داشتن آنها از تعرض فرقه ها و جریانات مذهبی است. دولتهای غربی با باز گذاشتن دست فرقه ها و جریانات مذهبی و یا با کمک مادی به آنها عملا در قربانی شدن کودکان توسط جریانات اسلامی شریک هستند. هر گونه حمایت و سوبسید دولتی به جریانات مذهبی باید قطع شود. حجاب کودکان بدون استثناء باید ممنوع شود. حجاب کودکان تحمیل پوشش فرقه های مذهبی اسلامی به کودکان و ابزاری برای ایجاد آپارتاید جنسی در جامعه و محروم کردن کودکان از فعالیت اجتماعی، تفریح و برخورداری از یک زندگی شاد و

خلاق و ایمن است. جامعه باید از منافع و حقوق کودکان قاطعانه دفاع کند. به قول منصور حکمت کودکان مذهب ندارند. جامعه باید شرایط یکسان و برابری برای آموزش همه کودکان فراهم کند.

مقابله با راسیسم و مسلمان ستیزی
 تروریسم کار مسلمانان نیست. سیاست استراتژیک جنبش اسلام سیاسی و جریانات تروریست اسلامی است. سیاستی که بجای جریانات و دولتهای اسلامی افراد مسلمان را هدف تهاجم سیاسی و تبلیغی خود قرار میدهد، راسیستی و ضد انسانی است. این سیاستهای ارتجاعی عملاً منجر به مقبولیت جریانات و فرقه های ارتجاعی اسلامی در میان قربانیان راسیسم و محیط های اسلامی میشود. مبارزه قاطع با راسیسم و مسلمان ستیزی یک وجه مهم مبارزه علیه اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است.

در پایان

مدتهاست که اسلام سیاسی، تروریسم اسلامی را به یک واقعیت سیاه در زندگی مردم تبدیل کرده است. به این وضعیت باید پایان داد. این کار بشریت متمدن و آزادیخواه است. کار کمونیسم کارگری است. سرنگونی رژیم اسلامی در ایران در پس یک خیزش عظیم آنتی اسلامیستی حلقه محوری در خلاصی از شر اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است. سرنگونی رژیم اسلامی سیمای سیاسی خاورمیانه را دگرگون خواهد کرد.

دیگر ورق برگشته است!

اطلاعیه روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مبنی بر دستگیری عاملین قتل مخالفین حکومت در هفته های اخیر، نشانه هراس روزافزون رژیم اسلامی از خشم و از قدرت نهفته مردم ایران است. شک نیست که این راه حلی است که همه سران رژیم و سردمداران همه جناحهای حکومت مشترکاً پس از تقلاهای زیاد و بند و بستهای مختلف، به خیل خود برای ماستمالی کردن مساله و ساکت کردن مردم یافته اند. شک نیست که این یک صحنه سازی مسخره برای در بردن عاملین اصلی این جنایات است. مردم میدانند، و خاتمی و رفسنجانی و خامنه ای هم میدانند که مردم میدانند، که جنایات اخیر بدستور بالاترین مقامات خود رژیم صورت گرفته است. اما همین صحنه سازی، به گویاترین شکل قدرت مردم و دستپاچگی رژیم را به نمایش گذاشته است. چرا رژیم اسلامی رسماً اذعان میکند که آدمکش ها ایادی خودش بوده اند؟ زیرا میدانند که مردم هیچ پاسخ دیگری را نمی پذیرند و هر نوع بازی دادن مردم بر سر این مساله، خشم آنها را شعله ورتز میکند. چرا خامنه ای، آنها پس از آنهمه عر و تیز مبنی بر توطئه خارجیان برای کشتن مخالفین رژیم، امروز زیر چنین فرمولی را امضا میکند؟ چون امتناع، عاقبت وحشتناک تری را برایش ترسیم میکند. و بالاخره، چرا رژیمی که دهها هزار نفر از مخالفان خود را رسماً و علناً اعدام کرده است و بارها و قیحانه به این توحش بالیده است، اکنون باید جوخه های مرگ "مستقل" علم کند و دزدکی آدم بکشد و بالاخره هم عقب بنشیند و ماموران جزء خود را قربانی بدهد؟ به این دلیل ساده که دیگر ورق برگشته است.

مردم! این اوباش زانو زده اند. دست و پای خود را گم کرده اند، بجان یکدیگر افتاده اند، دارند میگریزند. از ما میترسند، برخییم و کارشان را یکسره کنیم.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۵ ژانویه ۱۹۹۹ (۱۵ دیماه ۱۳۷۷)

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت جمعی و چه فردی!



مناسبات دولتهای غربی با جنبش اسلام سیاسی!

محمد آسنگران

اند و هم کشورهای غربی را به میدان عملیات تروریستی خود تبدیل کرده اند.

بنابر این امروز از یک طرف دو شاخه اسلام سیاسی به رهبری عربستان سعودی و جمهوری اسلامی به دلیل اختلاف منافع و ایدئولوژی فرقه های متفاوتی که نمایندگی میکنند در جدال سختی با همدیگر هستند و هم از طرف دیگر هر دو جناح این جدال به دلیل اختلاف منافعشان با آمریکا و کشورهای غربی هر کدام به روش خود با سیاستهای آنها مخالفت میکنند. ضدیت جنبش اسلامی و همه جریانات اسلام سیاسی با آمریکا و غرب و ضدیت آنها با هر نوع فرهنگ و سیاست غیر اسلامی، بخشی از هویت جنبش اسلام سیاسی است. از نظر من همه جریانات اسلامی از جمهوری اسلامی گرفته تا طالبان و مجاهدین افغان و داعش و... همگی ضد غرب و ضد آمریکایی هستند. به همین دلیل همه آنها بخشی از هویت خود را ضدیت با غرب و فرهنگ غربی تعریف کرده اند. دولت عربستان و دولت اردوگان از جمله دولتهای پرو غرب بودند اما قدم به قدم ضدیشان با آمریکا و غرب عیان تر شده و منافع واقعی و منطقه ای آنها در بسیاری موارد با منافع آمریکا در تعارض قرار گرفته است. ضدیت نیروهای اسلامی مورد حمایت آنها در منطقه با آمریکا آشکارتر شده و اکنون اسناد منتشر شده حتی ثابت میکند که مقاماتی از دولت عربستان سعودی در انفجار برجهای دو قلوی آمریکا نقش داشته اند.

جنگ تروریسم دولتی و تروریسم اسلامی: این ترم و این مبحث اساسا دوره ای معنی روشنی داشت که برجهای دوقلوی آمریکا مورد حمله قرار گرفت و بوش دستور لشکر کشی به افغانستان را صادر کرد و بعدا هم عراق را به همین بهانه اشغال کرد. اما بعد از شکست آمریکا در عراق و عقب نشینی نیروهای نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۱ از عراق، این دوره تمام میشود. اکنون همان آمریکا که طالبان را در افغانستان ساقط کرد، وارد مذاکره با طالبان شده است و قرار داد صلح با همدیگر امضا کرده اند. ماکرون با نماینده حزب الله در لبنان مذاکره میکند و اروپا با جریانات مختلف اسلامی وارد معامله و ممانشات شده است. حتی آمریکا با تمام فشارهای حداکثری اش علیه جمهوری اسلامی، رسما اعلام کرده است هدفش از این فشارها این است که جمهوری اسلامی در موقعیت ضعیفتر وارد مذاکره با ترامپ بشود و اگر این کار را بکند ترامپ حاضر است با آنها رابطه سیاسی و اقتصادی همه جانبه داشته باشد و...

اما آنچه امروز در جریان است این است که جریانات اسلامی تروریست برای تسلط بر کشورهای منطقه خاور میانه و شمال آفریقا به تلاش خود ادامه میدهند. بنابر این دخالت مستقیم آمریکا بعد از یازده سپتامبر و جنگ آنها برای ساقط کردن طالبان در افغانستان و اشغال عراق و... امروز وارد فاز دیگری شده است. قرار داد صلح آمریکا با طالبان و دخالت آمریکا و کشورهای غربی در

نگاهی به تاریخ جنبش اسلام سیاسی: عروج این جنبش در دهه هفتاد میلادی در قرن بیستم بود. مجاهدین افغان در مقابل روسیه در افغانستان و عروج جمهوری اسلامی به قدرت در ایران آغاز تحرک جدی این جنبش در دوره معاصر است. اما با اتکا به اسنادی که اکنون هم آمریکا و هم سایت ویکی لیکس منتشر کرده است اثبات شده است که دولتهای غربی و در راس همه آنها آمریکا در سازمان دادن و قدرت گیری این جنبش نقش اساسی و محوری بازی کرده اند. کمک این دولتها به جریانات اسلامی و فراهم کردن زمینه عملی رشد آنها، باعث شد قدرت سیاسی در این دو کشور به دست جنبش اسلامی بیفتد. بعد از قدرت گیری جریانات جنبش اسلامی در این دو کشور و ادعای سهم بیشتر در تقسیم قدرت و ثروت، آنها را به رقابت با کشورهای غربی بویژه با آمریکا کشاند. اما همزمان دو شاخه اسلام سیاسی شیعه و سنی با همدیگر رقابتشان شدت گرفت.

این تحولات باعث شد که هم جریانات اسلامی در منطقه اعتماد بنفس بیشتری پیدا کنند، هم فعالین این جنبش دست بکار سازمان دادن و گسترش شاخه های این جنبش در ابعاد وسیعتری بشوند. در دل این شرایط جمهوری اسلامی مستقیما برای گسترش منطقه نفوذ خود و برای تحکیم پایه های حکومتش دست بکار تقویت و سازمان دادن انواع جریانات اسلامی شد. در مقابل جریانات جنبش اسلام سیاسی شیعه، جریانات سنی هم با کمکهای مالی وسیعی که از عربستان و قطر و دیگر کشورهای عربی و غربی متحد آنها دریافت میکردند همین کار و همین سیاست را برای گسترش نفوذ خود آغاز کردند.

ضدیت هر دو شاخه این جنبش با آمریکا و فرهنگ غربی همزمان بود با تشدید رقابت آنها با همدیگر. این دو وجه خصوصیات جنبش اسلامی هم سابقه تاریخی اختلاف ایدئولوژیک آنها با همدیگر را شدت بخشید هم مخالفتشان با آمریکا برجسته تر شد. جمهوری اسلامی با سازمان دادن دارو دسته های تروریست اسلامی علاوه بر قتل عام و نسل کشی مخالفین خود در داخل ایران، عملیات تروریستی و منفجر کردن سفارتخانه ها در کشورهای مختلف و تصرف سفارت آمریکا در تهران و... را به اسم خود ثبت کرد.

بعدا القاعده برای نشان دادن توان و قدرت و قاطعیت خود در مقابل آمریکا برجهای دو قلوی آمریکا را منفجر کرد. آمریکا در پاسخ به این عمل تروریستی بهانه ای پیدا کرد که کشور افغانستان را اشغال کند. تشدید این جدال هر روز ابعاد وسیعتر و مخربتری به خود میگرداند و امروز رقابت آنها با غرب و جدالشان با همدیگر هم خاورمیانه را به آتش کشیده

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

استراتژی مورد نظرشان بعهده دارند.

تجربه شکست آمریکا در عراق اگر درسی برای قدرتهای جهانی داشت این بود که خودشان مستقیم در جنگهای این منطقه درگیر نشوند. زیرا هنگامیکه ارتش آمریکا در عراق مستقیم درگیر جنگ شد و این کشور را اشغال کرد، جریانات اسلامی نوع سنی با حمایت عربستان و جریانات اسلامی نوع شیعه با حمایت جمهوری اسلامی هر دو علیه ارتش اشغالگر وارد جنگ شدند. در عین حال این دو قطب جریانات اسلامی سنی و شیعه در رقابت با همدیگر در جنگ بودند. اما یک دلیل عمده شکست آمریکا جنگ همزمان این دو قطب اسلامی سنی و شیعه با ارتش آمریکا بود. زیرا هر دوی آنها آمریکا را مزاحم قدرتگیری خود میدانستند.

امروز در سوریه جنگ جریانات اسلامی اپوزیسیون با دولت اسد است. جمهوری اسلامی از اسد حمایت میکند و بعد از جمهوری اسلامی روسیه وارد میدان شد و اکنون نیروی تعیین کننده در سوریه است. در جبهه مقابل هم پشت سر نیروهای اسلامی تروریست سوریه قطرو ترکیه قرار گرفته اند. این جابجایی نیروها و تغییر سیاست آمریکا و غرب برای دخالتگری در منطقه اگر دقیق و درست ارزیابی نشود، هم ممکن است ما را به این نتیجه اشتباه برساند که جنگ تروریسم دولتی و اسلامی همچنان ادامه دارد، هم ممکن است به این تحلیل نادرست برسیم که مثلاً داعش مانند القاعده و طالبان و... ضد آمریکایی و ضد غرب نیست. به نظر من هر دوی این نتیجه گیریها اشتباه و دور از واقعیت است.

اما درک یک نکته بسیار مهم و ظریف در جنگ امروز مهم است. آنهم درک پیچیدگی جنگ نیروهای منطقه ای و مناسبات آنها با دولت‌های غربی است. اگر به صحنه جنگ امروز افغانستان نگاه کنید میبینید از یک طرف داعش و القاعده با همدیگر در حال رقابت هستند و از طرف دیگر هر دو آنها علیه نیروهای آمریکایی و ناتو و دولت افغانستان هستند. طالبان ضمن جنگهای تاکتیکی در حال مذاکره با دولت افغانستان و آمریکا است. در حالیکه همه نیروهای اسلامی این منطقه و دولت افغانستان متعلق به قطب اسلام سیاسی نوع سنی هستند. در سوریه و عراق این آرایش و صحنه های جنگ کمی متفاوت تر است. زیرا آنجا نیروهای اسلامی نوع سنی و شیعه در مقابل هم در حال جنگ هستند و هر کدام متحدین منطقه ای و جهانی خود را دارند.

بنابر این به مرور زمان هم صحنه جنگ و هم درجه استقلال و گوش به فرمان بودن این جریانات نسبت به حامیان خود تغییر کرده است. از جمله داعش و القاعده و طالبان و... اگرچه در جبهه اسلام نوع سنی قرار دارند اما گوش به فرمان هیچ دولت و نیروی حامی خود نیستند. همچنانکه مقتدا صدر و حماس و اسد و... در عراق و سوریه و... گوش به فرمان جمهوری اسلامی نیستند. این تحول در ابعاد منطقه ای و جهانی شامل دولتها هم میشود. عربستان سعودی و جمهوری اسلامی و ترکیه را اگر نگاه کنید هر کدام حامیان جهانی خود را دارند. اما هیچکدام از آنها تماماً تابع قدرتهای جهانی حامی خود نیستند. بنابر این قرار گرفتن نیروها و دولتهای منطقه ای در هر کدام از قطبهای رقیب منطقه ای و جهانی به معنی تابع بودن و منطبق بودن سیاستهای آنها با همدیگر نیست.

این مولفه جدید مهمی در سیاست جهانی و منطقه ای است. وجود این مولفه پیچیدگی اوضاع

ادامه در صفحه هشتم

کشورهای منطقه به شکل حمایت از نیروها و دولتهای نزدیک به خود دیده میشود. تروریسم دولتی سیاستی است که هر دوره ای ممکن است دولتهای ارتجاعی به آن دست ببرند. اما جنگی که امروز در کشورهای اسلام زده میبینیم جنگ تروریسم دولتی و تروریسم اسلامی نیست. بلکه اساساً جنگ جریانات و دولتهای تروریست اسلامی با همدیگر است.

برای مثال جنگ سوریه جنگ آمریکا و اسد نیست. در عراق جنگ آمریکا و حکومت بغداد نیست. جنگ دولتهای اروپایی با دولتهای معینی در منطقه نیست. بلکه این جنگ عمدتاً جنگ نیروها و جریانات مختلف اسلامی با همدیگر است که در دو قطب اسلامی شیعه و سنی و نزدیک به عربستان و جمهوری اسلامی جا گرفته اند. برای نمونه اگر سوریه را نگاه کنیم یک طرف اسد و متحدینش هستند و طرف دیگر جریانات اسلامی و حامیانشان قرار گرفته اند. در یمن و عراق هم همین معادله در جریان است. بنابر این جنگ کنونی خاورمیانه را میتوان نتیجه بحرانی دانست که سیاست آمریکا و دولتهای غربی در منطقه با تقویت جریانات اسلامی و اشغال عراق و دخالت در کشورهای دیگر باعث شدند. اما نمیشود جنگ امروز را با فرمول قبلی که جنگ مستقیم دولت آمریکا به رهبری بوش علیه طالبان و القاعده و جریانات اسلامی دیگر بود توضیح داد. آن دوره که معروف به جنگ تروریسم دولتی و تروریسم اسلامی بود از سال ۲۰۱۱ با عقب نشینی نیروهای آمریکایی از عراق به پایان رسید.

میخواهم بگویم اکنون ارتش آمریکا و دولتهای غرب در مناطقی از سوریه و عراق و یمن و... یک طرف جنگ نیستند. بلکه دو طرف این جنگ، جریانات تروریست اسلامی هستند اما دولتهای غربی و آمریکا از دولتها و نیروهای آنها حمایت میکنند و روسیه و چین و جمهوری اسلامی هم از بخشهایی دیگری از این دولتها و جریانات حمایت میکنند. بنابر این اگر صحنه جنگ در خاورمیانه و شمال آفریقا را نگاه کنید ابتدا جنگ دولتها و جریانات اسلامی منطقه علیه همدیگر را میبینید. نمونه لیبی یکی دیگر از آن کشورهایی است که دو طرف جنگ جریانات مرتجع اسلامی و قومی هستند. پشت سر آنها دولتهای عربستان و جمهوری اسلامی و اردوغان و... را مشاهده میکنید و در رده سوم متحدین جهانی هر کدام از این نیروها را میبینید. به این معنی نمیتوان جنگ کنونی را با فرمول جنگ تروریسم دولتی و اسلامی توضیح داد.

با این حال نمیخواهم بگویم که دولتهای غربی نقشی ندارند. آنها هم در بوجود آمدن و قدرتگیری جریانات اسلامی نقش داشته اند هم در این کشتار بیرحمانه منطقه نقش دارند و هم در ادامه دار بودن این جدالها و جنگها و خونریزیها نقش ایفا میکنند. منتها نقش امروز آمریکا و دولتهای غربی با نقشی که در دوران جنگ تروریسم دولتی و اسلامی داشتند متفاوت است. نقش امروز آنها عمدتاً حمایت از این یا آن دولت و نیروی ارتجاعی در منطقه است. در حقیقت آمریکا و دولتهای غربی اساساً مدیریت و هدایت جنگ در منطقه و حمایت از متحدین و نیروهای نزدیک به خود را برای رسیدن به

نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!



کودکانی که آرزوهایشان نقش بر آبهای کانال مانس شد!

انسانیت مرزی نمی شناسد!

پدرام نواندیش

های کاله، پناهجویان شبها را به صبح می رساندند تا مگر سوار بر کامیونی شوند و خودشان را به بریتانیا برسانند. دولت بورژوازی بریتانیا با همدستی فرانسه در کاله دیواری بنا کرد تا مانع ورود پناهجویان به بریتانیای شوند. BBC فارسی در فیلم مستندش به موضوع پناهجویان در شهر کاله پرداخته بود.

اما در توضیح فیلم مستند گفته میشود که شاخه‌های بزرگ از صنعت تصاویر، متحرک است که منظور از آن مستند کردن جنبه‌هایی از واقعیت است. همانطور که در توضیح فیلم مستند بر آن تاکید گذارده شده است، فیلم مستند کاله آخرین مرز، یک کالای صنعتی است که تلویزیون بی بی سی فارسی به عنوان میدیای دولت بریتانیا، تولید کننده آن است. تولید فیلم مستند "کاله آخرین مرز" از سوی بی بی سی، بازتاب منافع دولت بریتانیا و دول اروپائی و هم جهت با سیاستهای نژادپرستانه آنها علیه قربانیان و آوارگان جنگی است.

"هر هفته هزاران مهاجر غیرقانونی تلاش میکنند که خودشان را به آن سوی دریا برسانند ... به بریتانیا". این جمله ای است که مستند ساز کاله آخرین مرز، با آن فیلم را آغاز می کند. در ابتدا، سخن از این به میان می آورند که آن هزاران نفر نگون بختی را که از جهنم های ساخته شده به دست دولتهای معظم بورژوازی آمریکایی و اروپایی و حکومت های تحت حمایت آنها گریخته اند را "غیر قانونی" می نامند. جمعیت انبوهی از جوانان، زنان و کودکانی که در سرمای شدید شهر کوچک کاله فرانسه در بدترین و غیر انسانی ترین شرایط رهایشان ساخته اند و بورژواها که خود را مالکین کره زمین می دانند، آنها را غیر قانونی می نامند. همین ها که خود را صاحب دنیا میدانند، حامدانه زندگی میلیونها انسان کارگر و کارکن جوامع خاورمیانه و شمال آفریقا را به نامنی کشانده و با تحمیل یک سناریوی سیاه و وحشتناک به آنها، راهی جز مهاجرت و گریز از مناطق جنگی برای این مردمان باقی نگذارده اند.

یاد آوری این نکته را ضروری می دانم که پدیده به بردگی گرفتن مردم بومی آفریقا و انتقالشان به آمریکا، بخشی از کارنامه سیاه بورژوازی است. برای بورژوازی که در دوره انباشت اولیه به نیروی کار رایگان و برده نیاز داشت، قانون لوله تفنگ بود و گلوله سربی که گریختگان از جهنم بردگی را بر خاک می افکند. سود قانون اصلی سرمایه است. بر این مبنا هر جا که ضرورت ایجاب کند، پارلمانهای آنها دست به نگارش قانون می شوند و هر جا سود بورژوازی اقتضا کند حتی نهادهای قانونگذار خودشان را از میان بخواهند داشت. دولت های بورژوازی با قانونی کردن استثمار و بردگی مزدی، شهروندان را باید به اطاعت و اداری کنند. همین چند وقت پیش بود که دولت بریتانیا برای دخالت نظامی و بمباران شهرهای سوریه، بعد از چندین ساعت جدل و گفتگو در پارلمان،

لاستیکی جان باختند. پیکر شیوا محمد پناهی، رسول ایران نژاد و آیتا و آرمین ایران نژاد از آب بیرون آورده شدند، اما فرزند 15 ماهه آنها آرتین ایران نژاد و دو پناهجوی دیگر، همچنان مفقود هستند. خبری که در چهارشنبه بیست و هشتم اکتبر، وجدان بشریت آزادیخواه را آزرده کرد!

سران دول بورژوازی فرانسه و بریتانیا در گام نخست مطابق معمول اظهار تاسف و همدردی شان را اعلام کردند و به گفته بوریس جانسون نخست وزیر بریتانیا تمام تلاش خود را برای سرکوب گروه‌های بی‌رحم تبهکار به کار خواهند بست تا مانع سفرهایی اینچنین خطرناک شوند!!!. خانواده ایران نژاد و چندین پناهجوی دیگر، از شهر ساحلی دانکرک سوار بر قایق لاستیکی شدند تا خود را به بریتانیا برسانند، اما آرزوهایشان نقش بر آبهای کانال مانس شد!!

در رابطه با غرق شدن چندین نفر در آبهای کانال مانس، چند واکنش قابل توجه بود. ابتدا و به دنبال انتشار خبر، بسیاری از رسانه ها حکومتی، سکوت را پیشه کردند. اما در دنیای کنونی، مگر می شود خبر را درز گرفت و مانع انتشار آن شد؟ شهروندان جهان از طریق سوشیال میدیا با خبر دردناک غرق شدن سه کودک خردسال به همراه پدر و مادر و چند پناهجوی دیگر آگاهی یافتند. اولین پرسش این بود که چه پیش آمدی آنچنان عرصه را بر خانواده ای تنگ ساخته که آنها را به کوچ از ایران واداشته است؟ پرسشی که کمال حسین پور نماینده رژیم اسلامی از سردشت در مجلس اسلامی با ارائه آماری بر آن صحنه گذاشت.

کمال حسین پور، به سایت خبری رویداد ۲۴ گفته است که "از پنج ماه پیش بیش از هزار نفر از مردان و زنان جوان سردشتی از کشور مهاجرت کرده‌اند. بیشتر این مهاجران را مردان و حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد را افرادی تشکیل می‌دهند که به صورت خانوادگی مهاجرت کرده‌اند."

واکنش جمشید پرویزی، رئیس اداره کنسولی وزارت امور خارجه در غرب کشور در خصوص هزینه بازگرداندن پیکر جانباختگان به ایران که سیصد میلیون تومان است، اعلام کرد که از لحاظ منابع مالی کمکی نمی‌توانند بکنند، حالا یا خانواده باید مبلغی را بپردازند یا در کمال تأسف اجساد در همان محل دفن خواهد شد. خوانندگان این مطلب توجه کنند که سیصد میلیون تومان معادل 8000 پوند پول بریتانیا میباشد!!!!

در ۲۰ بهمن ۱۳۹۳ BBC فارسی فیلم مستندی را تحت عنوان "کاله آخرین مرز" منتشر کرد. یاد آوری می کنم هم اکنون که در شهر دانکرک فرانسه کمپ پناهجویان دایر شده است، پیش از این، در شهر ساحلی کاله و در میان جنگل

است، بیانی از شکست بورژوازی در این رابطه است. راه حلهای آنها در ارتباط با مسئله پناهندگان، مانند راه حل شان در قبال بحران اقتصادی است و در اینجا نیز مبتنی بر تشدید فشار بر پناهندگان و بیحقوقی محض آنها است. براساس نتایج نشست آخر وزاری کشور اتحادیه اروپا در پنج شنبه ۲۵ فوریه ۲۰۱۶، پناهندگانی که بدون گذرنامه سفر کرده اند و به اصطلاح آنها غیر قانونی هستند، می بایست ضمن انگشت نگاری از آنها، به کشورشان باز گردانده شوند. این دول بورژوایی هستند که کاله را آخرین مرز ساخته اند. انسانیت مرزی نمی شناسد.

پناهجو که از جهنم فرار کرده و درگیر مشکلات جدیدی شده است، باید به نیروی خود متکی شود. باید متشکل شود و راه درست مقابله با این سیاستهای ارتجاعی را بیابد. تشکل و اعتراض ضامن امنیت و مقابله با دیپورت و بند و بست دولتها و نقطه عزیمتی مهم برای حل و یا بهبود مشکلات جدید است.*



ادامه مطلب مناسبات دولتهای غربی با جنبش

و طولانی بودن بحران و خونریزی را گسترده تر میکند و کنترل اوضاع منطقه بوسیله قدرتهای جهانی را با موانع بیشتری مواجه میکند. بنابر این بحران و جنگ در منطقه تا هنگامیکه قدرتهای جهانی و منطقه ای به توافقی بر سر منطقه نفوذ هرکدام از آنها نرسند ادامه خواهد داشت.

تنها فاکتوری که میتواند این موقعیت کنونی و نقش نیروها و دولتهای ارتجاعی را کنار بزند و حاشیه ای کند دخالت مستقیم مردم و عروج جریانات چپ و آزادیخواه است. از این منظر به نظر من کشور ایران و اعتراضات جنبشهای سکولار و ضد مذهبی و رادیکال شانس بیشتری برای تغییر کل فضای منطقه دارند. این فاکتور اگر از جانب جریانات چپ و آزادیخواه ایران تشخیص داده شود و آنرا جدی بگیرند و راه حل مناسب را پیش روی جامعه قرار بدهند، کوتاهترین و کم ضرر ترین راه رهایی از بحران و کشتار و خونریزی فعلی است.

ادامه دارد...

کشتن و به روز سیاه نشانیدن مردم در سوریه را تصویب کرد. تا پیش از پایان جنگ سرد، تمام دولت های بورژوازی مبتنی بر بازار آزاد و در تقابل با سرمایه داری دولتی بلوک شرق، خود را ملزم به اجرای کنوانسیون ژنو در سال ۱۹۵۱ می دانستند. تو گویی پایان جنگ سرد، وظیفه اش پایان دادن به وظایف نهادهایی بود که عنوانهای پرطمطراق و توخالی حقوق بشر را بر دوش می کشیدند. دولتهای سرمایه داری ماندند و امضاهایی که تحت این عناوین زمانی پای برخی کنوانسیونها گذارده بودند. واقعیت اینست که ژست حقوق بشر مال دورانی خاص در دنیا بود.

بورژوازی، "مهاجران قانونی" را در مقابل "مهاجران غیر قانونی" قرار می دهد. تورسیم برای این دولتها یک صنعت سرشار از سود است که به جیب گشاد سرمایه داران و دولتهای آنها سرازیر میگردد. حضور عناصر سرکوبگر دولتهای تحت حمایت آنها که با خود میلیونها دلار از ثروت مردم آن جوامع را به غارت برده اند نیز در زمره "مهاجران قانونی" مد نظر دولت های غربی محسوب می شوند. برای کسانی که سیر به شکست کشیده شدن انقلاب ۵۷ و رژیم ماحصل آن شکست را دنبال کرده اند، به اسامی کسانی بر میخورند که در بسیاری از پروژه های سرکوبگرانه رژیم اسلامی نقش داشته اند و حتی در بسیاری پستهای کلیدی رژیم هم مسئولیت داشته اند اما اکنون با تابعیتی دو گانه بین تهران و پایتخت این کشورها در رفت و آمد هستند. عطاءالله مهاجرانی، فاطمه حقیقت جو، سروش، گنجی و بسیاری از سفرای رژیم و نیروهای وزارت اطلاعات تحت نام تاجر، محقق، نویسنده و... در این کشورها اقامت گرفته اند. برای دولتهای بورژوائی که سنگ حقوق بشر به سینه میزنند، هر آنچه که رنگ و بوی پول و سود بیشتر را داشته باشد و یا به نحوی به منافع غارتگرانه آنها کمک رساند، قابل توجه است. ولی پناهنده ای که با جیب خالی و یک دست لباس آمده است لاف در ایندوره نمی تواند برای بورژوازی پول ساز باشد. آن زمان که به نیروی کارشان احتیاج بود ظاهرا گذشته است. اکنون بورژوازی در بحران مزمن اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ گریبانش را گرفته، دست و پا می زند. برخی دول بورژوایی اروپایی مرزهای خود را که بعد از فروپاشی بلوک شرق از میان برداشته بودند، در برخی نقاط احیا کرده اند. این دولت ها برای احیا مرزها دست در کیسه ملی گرایی برده و با بهانه "به خطر افتادن هویت اروپایی"، مرزهای خود را بسته و با کشیدن سیم خاردار مانع ورود پناهندگان مستاصل به کشورهای خود می شوند. تناقضات بورژوازی یکی پس از دیگری سر برمی آورند. بورژوازی در بحران اکنون در موقعیتی قرار گرفته است که دورنمای خروج از بحران را دور از دسترس می بیند و به تبع آن تداوم سیاست تحمیل ریاضت کشتی علیه طبقه کارگر و مردم کارکن اروپا از سوی این دولتها اعمال می شود.

جلسات گوناگون وزرای دول اروپایی برای حل مسئله پناهندگان که در واقعیت امر محصول اقدامات خود این دولتها

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!



سرنگونی، انقلاب و سوسیالیسم

نامه به حمید تقوائی و فاتح شیخ

منصور حکمت

کارگران "اکثریت عظیم مردم" را با خود نخواهند داشت.

۲- جمهوری سوسیالیستی هم به انقلاب علیه رژیم گره نخورده است. بنظر من اعلام جمهوری سوسیالیستی هم میتواند حاصل پیروزی نظامی، قاپ زدن قدرت در خلاء سیاسی، کودتا و هر چیز دیگری باشد. چرا که جمهوری سوسیالیستی میتواند بعنوان دولت دوره انقلابی، دوره بحران، ظاهر شود. ایجاد حکومت شورایی کارگری، پس از اعلام جمهوری، ممکن است کار سخت‌تری باشد. جنگ داخلی لازم داشته باشد.

تصویر حمید کمابیش تکرار پروسه انقلاب ۵۷ است. من این را محتمل‌ترین حالت نمیدانم. چون جناحهای جمهوری اسلامی و نیروهای سیاسی دخیل در ایران، مجاهدین، راست غربی و کمونیستها و غیره، با یک ضربه میدان را بدست نمیگیرند و خالی هم نمیکند. قیام اینبار به احتمال قوی در اوائل انقلاب رخ میدهد و نه اواخر آن.

برخی اظهارات در متن بیش از حد یکجانبه و بعضا نادرست است. مثلا:

* "در اینکه انقلاب دیگری در ایران در حال شکل گرفتن است جای هیچ تردیدی باقی نمانده است".

بنظر من در اینکه مبارزه برای سرنگونی در ایران اوج خواهد گرفت جای تردید نیست. اما اینکه آیا این به یک انقلاب ارتقاء پیدا میکند جای تردید دارد. برای حمید انقلاب فرض است و سؤال این است که "انقلاب چه سیری را دنبال خواهد کرد". بنظر من یک سیر محتمل اینست که کار به انقلاب نکشد، کودتا و ضد کودتا بشود. رژیم برود و مملکت وارد یک فاز پیچیده بی‌ثباتی سیاسی و کشمکش نظامی بشود.

* "اما با شعار جمهوری سوسیالیستی اعلام میکنیم که در انقلابی که در راه است کارگران سرمایه‌داری را همراه جمهوری اسلامی دفن خواهند کرد".

ما این را حتما می‌خواهیم. اما با این شعار چیزی راجع به حتمیت در راه بودن انقلاب و اینکه کارگران چه خواهند کرد نمی‌گوییم، بلکه از حتمیت سرنگونی و اینکه ما چه می‌خواهیم حرف می‌زنیم.

* "تکیه حزب بر این شعار مبتنی بر حتمی دیدن وقوع انقلاب و سرنگونی رژیم است" (متن خود سؤال دوم).

بنظر من خیر. قرار از حتمیت اوجگیری مبارزه برای سرنگونی حرف می‌زند و نه انقلاب. تکیه حزب بر این شعار، بنا به متن قرار،

سیاسی و استراتژی سیاسی حزب است که درج آن، نظر به اهمیت موضوع و اعتبار مصاحبه شونده، به افق سیاسی حزب و تلقی ما از روندهای آتی در ایران یک قالب نامنعطف و خشک تحمیل میکند. به این اعتبار این مقاله عملا یک اعلام موضع نهایی روی روند عملی اوضاع سیاسی بحساب خواهد آمد که بنظر من قرار مربوط به جمهوری سوسیالیستی چنین قصدی نداشت. من با این تبیین به این دلیل موافق نیستم که اوضاع آتی ایران را بشدت ساده میکند و یک تصویر ایده‌آل از روندهای آتی را بجای کل احتمالات واقعی مینشاند و لاجرم نوعی یکجانبه‌نگری و انعطاف‌ناپذیری و حتی ساده‌اندیشی در روش برخورد حزب ایجاد میکند. بگذارید توضیح بدهم.

تصویر مطلب حمید اینست. در ایران حتما انقلاب میشود. انقلاب جمهوری اسلامی را سرنگون میکند. طبقه کارگر، با حمایت اکثریت عظیم مردم جمهوری سوسیالیستی را برپا میکند. این تصویر غلط نیست، چون بهر حال یکی از حالات ممکن هست. اما درست نیست، چون حالات ممکن دیگری را منتفی میکند. نوشته، و سؤال کننده، چند فرض دیگر هم دارند که جای سؤال دارد.

اینکه انقلابی در ایران شروع شده و در شرف وقوع است، اینکه حزب کمونیست کارگری با اتخاذ این شعار انقلاب را محتوم اعلام کرده است. اینکه از این پس میتوان نیروها را به اردوی انقلاب و ضد انقلاب تقسیم کرد. اینکه این انقلاب یک انقلاب همگانی است. اینکه منظور از انقلاب، انقلاب علیه رژیم اسلامی است و با سرنگونی رژیم انقلاب هم پیروز میشود. این مفروضات همه بنظر من جای سؤال دارد.

۱- بنظر من سرنگونی و انقلاب به یکدیگر گره نخورده‌اند. سرنگونی بدون انقلاب هم ممکن و محتمل است. سرنگونی میتواند حاصل یک روند نظامی، بحران و هرج و مرج، پروسه نافرمانی سیویل و فعل و انفعالات انتخاباتی و غیره هم باشد. میتواند حاصل پیروزی نیروهایی بجز یا علاوه بر نیروهای انقلابی هم باشد.

بنظر من به احتمال قوی سرنگونی نه نتیجه انقلاب در ایران، بلکه یکی از لحظات شروع انقلاب در ایران خواهد بود. بنظر من انقلاب ایران با سقوط جمهوری اسلامی تازه آغاز میشود و نبردهای طبقاتی جدی‌تر بعد از آن است. بنظر من در سرنگونی خیلی‌ها شرکت خواهند کرد، اما در انقلاب،

مسئله اصلی اما تغییر جهان است!

برای کنکرت کردن شعار حزب در متن مبارزه برای سرنگونی است.

دارد.

نکات دیگر:

* بیان سؤال ۳ بنظر من خوب نیست. از اول مصاحبه شونده را در یک موضع تدافعی قرار میدهد تا با هزار زحمت از خود و حزب رفع شبهه کند. حمید هم زیادی یادآوری کرده است که سوسیالیسم ما با نوع روسی و چینی فرق دارد. بیشتر یک نگرانی خود ما را منعکس میکند. شاید یک حالت اثباتی‌تر و کمتر مچگیرانه در سؤال، جواب روشن‌گرانه‌تر و محکمتری را باعث بشود.

* پاسخ سؤال ۵ ناقص است. علاوه بر بحث انقلاب که اشاره کردم، گمان میکنم سؤال کننده در مورد رابطه سرنگونی با مبارزات جاری و اصلاح طلبانه و شاید اقتصادی و اتصال حلقه به حلقه از امروز تا آن روز هم پرسیده است. این وجه سؤال پاسخ نگرفته.

خسته نباشید.
منصور حکمت

این مکاتبه مربوط به مصاحبه‌ای است که در بعدا در انترنایونال شماره ۳۰ (اوت ۹۹)، با عنوان درباره شعار جمهوری سوسیالیستی منتشر شده است.

با کانون مباحث کمونیسم کارگری در تماس باشید لطفا نظرات و دیدگاه‌های خودتان را برای ما به آدرس‌های کانون مباحث کمونیسم کارگری ارسال کنید!

kanoonmabahas@gmail.com

kanoonmabahas@gmail.com

کمونیسم کارگری جنبشی انحصاری است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزبور شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و محانب آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش در نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، متوال آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، منطبق است.

برنامه یک دنیای بهتر

کانون مباحث کمونیسم کارگری

kanoonmabahas@gmail.com

<http://jahantelegraf.com/>

<https://t.me/nashriyeporsesh>

<https://www.instagram.com/p/CDeAfVhhwHB/?igshid=1rpap256mmtj4>

<https://www.facebook.com/kanoonmabahas>

کانون مباحث کمونیسم کارگری

* "همانطور که حزب ما انقلاب و سرنگونی رژیم را پیش بینی میکند".
سرنگونی را پیش‌بینی کرده‌ایم، اما انقلاب را لزوما نه.

* "انقلاب در شرف وقوع ایران از این اصل مستثنی نیست".
* "شعار جمهوری سوسیالیستی در واقع بیان توده‌گیرتر شعار حکومت کارگری در شرایط انقلابی امروز ایران است".

فکر نمیکنم بشود شرایط امروز ایران را شرایطی انقلابی توصیف کرد اما شعار ما برای شرایط مبارزه وسیع برای سرنگونی است. حتی اگر انقلابی در کار نباشد.

* "جمهوری سوسیالیستی تنها با انقلاب میتواند برقرار شود چون رژیم ایران با زبان خوش کنار نمی‌رود".
انقلاب تنها آلت‌رناتیو "زبان خوش" نیست. رژیم ایران باید با قهر سرنگون شود. اما هر قهری لزوما انقلاب نیست.

* "در این انقلاب طبقه کارگر تنها نیست. اکثریت عظیم جامعه یعنی زنان، جوانان و بخشهای وسیعی از اقشار محروم شهری در این انقلاب کنار کارگرانند".
در کدام انقلاب؟ در نبرد برای سرنگونی شاید این تصویر درست باشد (هرچند جوانان و زنان هم تقسیم خواهند شد) اما در انقلاب برای تبدیل "رژیم اسلامی به آخرین رژیم سرمایه‌داری"، اتفاقا بنظر من کارگران اکثریت عظیمی را همراه خود نخواهند داشت.

خلاصه کلام، این مطلب راجع به محتومیت انقلاب است و شعار جمهوری سوسیالیستی را از آن نتیجه میگیرد. مطلوبیت انقلاب، و حتی محتمل بودن آن، یعنی واقعی بودن احتمال آن، خیالی نبودن آن در ایران امروز، میتواند موضع حزب باشد. اما حتمی دانستن انقلاب موضع رسمی ما نبوده است و بشدت دست و بال سیاسی ما را میبندد و ما را به یک سیر از میان چندین سیر محتمل میخکوب میکند.

بنظر من، و بنا به متن قرار، باید شعار را به مبارزه برای سرنگونی ربط داد و برای انقلاب از سر مطلوبیت آن برای ما و مردم تبلیغ کرد. ایده حتمی بودن، تا چه رسد به در حال وقوع بودن آن بنظر من درست نیست. لاقابل قرار مصوب ما این نیست. چنان تئیینی احتیاج به یک قطعنامه اوضاع سیاسی دارد که حتمیت انقلاب را نشان داده باشد.

اگر حمید در بحث جداگانه‌ای درباره سیر محتمل اوضاع از نظر خودش حرف بزند، همه اینها را میشود چاپ کرد. اما این تئیینی در توضیح یک قرار مهم جدید، به معنی تصویب این تئیینی بعنوان خطر رسمی است. و این بنظر من اشکال

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!